

ترس یا فرار، مسئله چیست؟

خرده روایت‌هایی از جوانانی که ازدواج نکرده‌اند

در حد خودم باشد

سیده زینب ۳۱ ساله - کارمند

من کلی زحمت کشیدم و درس خواندم و کارمند شدم. الان یک حقوق ثابت دارم. انتظارم این است هر کسی که به خواستگاری ام می‌آید در حد خودم باشد نه اینکه یا تحصیلات کمتر داشته باشد یا شغلی نداشته و روی درآمد من حساب کند. مانع ازدواج من همین بیکاری خیلی از مردهاست که مجبور می‌شوند روی درآمد همسرشان حساب کنند.

مامانم شده مانع!

آتنا ۲۷ ساله - دانشجوی پزشکی

تا دلتان بخواهد خواستگار دارم، ولی انگار مامانم تصمیم گرفته من را در خانه برای خودش نگه دارد! یک سنگ‌هایی جلوی پای خواستگار می‌اندازد که واقعا توقع و انتظار من نیست. بعد هم که اعتراض می‌کنم می‌گوید: تونمی فهمی! حرف‌زن! مثلاً همین ماه پیش یکی از هم‌کلاسی‌هایم آمده بودند خواستگاری. او هم مثل من دانشجوی پزشکی است و در یکی از درمانگاه‌ها کار هم می‌کند. وسط این اوضاع اقتصادی مامانم می‌گوید باید خانه‌بالی ۱۰۰ متر داشته باشد. هرچه می‌گویم من به همین که تحصیلات و شغل و اخلاق دارد، راضی هستم. فایده‌ای ندارد و مامانم تبدیل شده به مانع ازدواج من!

دوست ندارم تنهایی را تقسیم کنم

سعیده ۳۵ ساله - نقاش

شنیده‌اید بعضی‌ها خلوت و تنهایی را دوست دارند! من از همان‌ها هستم که دوست ندارم تنهایی ام را با یک مرد تقسیم کنم. دوست‌های زیادی دارم و سفر هم زیاد می‌روم. ولی اگر ازدواج کنم باید تمام کارهایم را با یک نفر دیگر هماهنگ کنم و من این کار را اصلاً دوست ندارم. شاید هم مسئله من این است که احساس نیاز به همسر پیدا نکرده‌ام. آن قدر الان دوست و رفیق دور و بر آدم هست که فکر می‌کنی دیگر چه نیازی هست که مثل قدیمی‌ها فکر کنی به یک همسر و همراه نیازی!

می‌گذارند و می‌روند

مهسا ۳۷ ساله - مزون‌دار

قدیم وقتی می‌گفتند بادست خالی ازدواج می‌کنیم و زندگی را می‌سازیم، می‌شد. ولی الان واقعاً نمی‌شود. بابای خودم با حقوق کارمندی پنج تا بچه بزرگ کرده و همه را به جز من راهی خانه بخت کرد. مادر هم خانه‌دار بود و گاهی خیاطی قبول می‌کرد. ولی الان من از صبح تا شب در مزون مشغول کارم اما هم خرج خودم را در نمی‌آورم و به یک‌پس‌اندازم کم نمی‌رسم که بخواهم ازدواج کنم. بعد هم واقعا به مردهای الان نمی‌شود مثل قدیمی‌ها اعتماد کرد که با مهریه کم بروی و ازدواج کنی! دوست خودم به سرویس بدلی ۱۴ سکه ازدواج کرد الان پشیمان است. البته که ازدواج هندوانه سر بسته است ولی نگاه پسرهای زن و زندگی تغییر کرده و مثل باباهای ما صبور نیستند. کمی فشار بیاید می‌گذارند و می‌روند!

تکیه‌گاه نیستند

فاطمه ۲۹ ساله - خانه‌دار

دلیل مجرد ماندن من این است که کاری ندارم! بهتر بگویم درآمدی ندارم! الان همه دنبال دختر کارمند هستند و من چون کاروباری ندارم چندان هم خواستگاری برایم نمی‌آید. البته واقعا از این اتفاق ناراحتم. تحصیلات دانشگاهی دارم. خانواده‌ام از نظر مالی متوسط هستند و خودم هم محجبه ولی مادر پسرهایی که به خواستگاری ام می‌آیند اولین سؤال می‌کنند این است که کجا مشغول به کار هستم! جالب است که کار فرهنگی را هم به عنوان شغل قبول ندارند و باید حتماً یک جایی قرار داد بایم داشته باشی! الان برادر خودم با اینکه تازه ازدواج کرده است، دوشیفت کار می‌کند تا به مخارج زندگی برسد. خانم داداشم هم خانه‌دار است. متأسفانه بعضی از مادرها به جای اینکه یک مرد بار بیاورند یک شخصیت وابسته و ناز نازی بزرگ کرده‌اند که قبل از ازدواج به مادر و بعدش هم به همسر باید تکیه کند به جای اینکه تکیه‌گاه باشد!